مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران

خانه‌تکانی تاریخی

شرق: کتاب «مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران» اثر یرواند آبراهامیان، به سیاق دیگر آثار این پژوهشگر، تأکید او بر مبانی اجتماعی تحولات سیاسی در ادوار مورد بحث او است که تأثیر تنش‌های اجتماعی بر شکل‌گیری حرکت‌های سیاسی را نشان می‌دهد. کتاب اخیر که چاپ تازه آن چندی پیش در نشر شیرازه منتشر شده است، دربردارنده چندین مقاله از آبراهامیان است که عناوین آنها به این قرار است: استبداد شرقی: بررسی ایران قاجار، دهقانان غیرانقلابی در ایران معاصر، توده مردم در انقلاب مشروطه ایران، فرقه‌گرایی در ایران: گروه‌های سیاسی در مجلس چهاردهم، قوت‌ها و ضعف‌های جنبش کارگری در ایران: در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۱. پیش از آنکه مقالات کتاب با بحث جالب استبداد شرقی آغاز شود، کاوه بیات، پژوهشگر تاریخ که در حوزه تاریخ مشروطه و قاجار و پهلوی تبحر دارد، به‌عنوان دبیر مجموعه یادداشتی درخور تأمل درباره شیوه کار یرواند آبراهامیان نوشته است. بیات در این یادداشت می‌نویسد: «در نگاه اول چنین به نظر می‌آید که نوشته‌های تاریخی یرواند آبراهامیان نیز بررسی‌هایی است از سِلک دیگر بررسی‌ها و تفسیرهای متعارف مارکسیستی در زمینه تاریخ معاصر ایران و جهان. چراکه هم مضامین مورد استفاده مانند توجه به نقش اجتماعی اقشار و طبقات فرودست، هم پاره‌ای اصطلاحات یا منابع مورد نظر نویسنده نشانی از مکتب فوق‌الذکر در خود دارد. ولی همان‌گونه که نویسنده نیز در گوشه‌هایی از آثار خود -ازجمله در مقدمه مقاله استبداد شرقی در ایران عصر قاجار- متذکر می‌شود، سعی وی بر آن است که پابه‌پای این دیدگاه متعارف که عملا در شناخت واقعیت‌های تاریخ‌نگاری نیز کارایی چندانی از خود نشان نداده است، حرکت نکند». از این منظر است که کاوه بیات اعتقاد دارد یکی از دلایل ماندگاری آثار آبراهامیان احتمالا ناشی از همین برداشت گسترده او از مسائل اجتماعی است. یکی دیگر از ویژگی‌های روش تاریخ‌نگاری آبراهامیان توجه و تأکید او به مبانی اجتماعی تحولات سیاسی است و تلاش او بر آن بوده تا در بیان تحولات تاریخی ایران معاصر موضوع مبارزات اجتماعی و تأثیر آن بر شکل‌گیری برخوردهای سیاسی را نیز روشن کند. اولین مقاله این کتاب آبراهامیان، «استبداد شرقی در ایران عصر قاجار»، به طرح نظریات متفکرانی همچون ماکیاولی، هیوم، منتسکیو و هگل می‌پردازد که به تفاوت‌های بین نظام‌های سیاسی شرق و غرب قائل بودند و بعد از آن نظریات متفکران قرن نوزدهم را مرور می‌کند که به اختلاف جوامع شرق و غرب اشاره دارند. چنان‌که مترجم کتاب نیز در مقدمه خود آورده، این مقاله بر اساس دو فرضیه پیش می‌رود: نخست نظریه‌ای که اساس استبداد شرقی را مبتنی بر بوروکراسی گسترده می‌داند که دولتی مقتدر را بر جامعه مسلط می‌کند. نظریه دوم جامعه‌ای را مطرح می‌کند متشکل از بخش‌های نیمه‌مستقل کوچک و ناتوانی که قدرت مقابله با حکومت مرکزی را ندارند؛ از این‌رو دولت بر جامعه‌ای ضعیف، پراکنده و ناتوان تسلط می‌یابد. این دو نظریه با عنوان استبداد متکی بر دیوانسالاری و استبداد متکی بر جوامع پراکنده مورد بررسی قرار می‌گیرد. «نویسنده در مرحله نخست به طرح نظریه‌ها و در مرحله بعدی به بررسی رویدادهای تاریخ قاجار با تکیه بر فرضیه استبداد متکی بر جوامع پراکنده می‌پردازد و بر این اساس تاریخ این دوران را مورد تحلیل قرار می‌دهد و استبداد حکومتی قاجار را با بررسی ساختار اجتماعی، اداری، اقتصادی و سیاسی جامعه ریشه‌یابی می‌کند. مقاله «استبداد شرقی: بررسی ایران عصر قاجار» این‌چنین آغاز می‌شود: «همان‌طور که آر. اچ تاونی زمانی نوشت «گذشته آنچه را که حال قادر به فهم آن باشد برایش آشکار می‌سازد»، دانشمندان معاصر علم سیاست که علاقه‌مند به مقایسه ساختار نظام‌های قدرت در گذشته بوده‌اند، اولین پژوهشگرانی‌اند که تفاوت‌های اساسی بین فئودالیسم و استبداد شرقی را به صورتی روش‌مندانه روشن ساختند. آنها نشان دادند که چگونه سلطنت‌های فئودالی اروپا، در بهترین صورت، از جانب اشرافیت مستقلِ موروثی و نهادهایی که سرپرستی املاک غیرمنقول را به عهده داشتند و جوامع شهری با قوانین و حقوق شهروندی و معافیت‌ها و مزایای ذاتی‌شان محدود شده بودند. و اینکه چگونه مستبدین شرق، در بهترین صورت از طریق دیوانسالاری موروثی حکومت نموده و هیچ نهادی در مالکیت یارای برابری با ایشان را نداشته و می‌توانسته‌اند مزایایی را که قبلا اعطا کرده بودند بازپس بگیرند». مقاله بعدی به بررسی نقش «توده مردم در انقلاب مشروطه» می‌پردازد و این نکته مهم را مطرح می‌کند که تاریخ ایران نشان داده انقلاب‌ها و جنبش‌های موفق عمدتا مبتنی بر حرکت‌های توده‌ای و مردمی بوده است؛ «بنابراین شناخت تحولات ایران با فهم عملکرد توده مردم کاملا پیوند دارد». آبراهامیان در این مقاله توده مردم سیاسی در انقلاب مشروطه ایران را مورد تحلیل جامعه‌شناسی قرار داده و این مسئله را پیش می‌کشد که آیا توده مردم سیاسی، افرادی غیرمنطقی و حقیر یا عمدتا ساده و زودباور بودند و بعد، عملکرد مردم در وقایع مشروطه و ترکیب اجتماعی آنها و اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی که در تجمعات شرکت داشتند و بافت طبقاتی طرفداران و مخالفان مشروطه را مورد واکاوی قرار می‌دهد. دست آخر چنین نتیجه می‌گیرد که توده مردم سیاسی نقش زیادی در انقلاب مشروطه ایران بازی کردند و اکثریت عظیم شرکت‌کنندگان در تظاهرات و حتی بلواها، نه‌تنها مجرمین، اشرار مزدور و اراذل جامعه نبودند، بلکه افراد متین و حتی قابل احترام جامعه بودند. مقاله دیگر این کتاب که «دهقانان غیرانقلابی در ایران معاصر» نام دارد، بر اهمیت جنبش‌های دهقانی در جهان دست می‌گذارد و این مسئله را مطرح می‌کند که چرا در دوره معاصر ایران در مقایسه با دیگر تجارب مشابه در سایر نقاط جهان شورش بزرگ دهقانی به وقوع نپیوست و اعتراضات کوچک به جنبش‌های بزرگ دهقانی تبدیل نشد و از آن مهم‌تر چرا رادیکال‌های شهری در دامن‌زدن به آتش انقلاب‌های روستایی شکست خوردند. در این مقاله با طرح نظریه‌های عمده در مورد انقلاب‌های دهقانی، عوامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مؤثر در ظهور شورش‌های دهقانی و نقش آنها در تاریخ معاصر ایران ردیابی می‌شود. مقاله دیگر با عنوان «قوت و ضعف‌های جنبش کارگری ایران» به دوره کوتاهی از جنبش کارگری در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ می‌پردازد و قوت و ضعف‌های این جنبش و علت بقای ساختار سنتی حکومت در این سال‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد. از مهم‌ترین جنبش‌های کارگری در این دوره جنبش کارگری صنعت نفت در سال ۱۳۲۵ است و فعالیت‌های حزب توده و نقش آن در حرکت‌های کارگری که در این مقاله مورد تجزیه‌وتحلیل قرار گرفته است. «دوره بین اضمحلال قدرت رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و قدرت‌یابی محمدرضا شاه در شهریور ۱۳۳۲ فرصت نادری است برای آزمون و مشاهده تضادهای اجتماعی در ایران معاصر. این سال‌ها این امکان را برای جامعه‌شناسان پدید آورد که از ورای ظاهر سیاسی به ساختار اجتماعی بنگرند و شکاف‌های عمده داخلی را مشاهده و پیوندهای پیچیده بین نیروهای سیاسی به‌ویژه احزاب سازمان‌یافته و نیروهای عمده اجتماعی به‌خصوص طبقات اقتصادی-اجتماعی را ردیابی کنند. خلاصه اینکه این سیزده سال، جامعه‌شناسان را قادر می‌سازد تا جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر را به نگارش درآورند». آبراهامیان نیز این سال‌ها را برای تحلیل جامعه‌شناسانه قوت‌ها و ضعف‌های جنبش کارگری در ایران مورد بررسی قرار داده و در این میان از نقش مهم حزب توده سخن می‌گوید؛ به‌عنوان فعال‌ترین حزب سیاسی آن دوران و شاخه کارگری آن که توان تشکل و راه‌انداختن تظاهرات داشت و به گواه سفیر بریتانیا در آن دوره «تنها نیروی سیاسی منسجم در کشور بود که تسلط کامل بر طبقه کارگر در سراسر ایران داشت». اما به‌رغم موفقیت‌های اولیه، آبراهامیان نشان می‌دهد که جنبش کارگری توسط رضاشاه متوقف شد و او بعد از تاج‌گذاری شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری را منحل و اتحادیه‌های کارگری را قدغن و احزاب کمونیستی و سوسیالیستی را غیرقانونی اعلام کرد. گرچه اوضاع بر همین قرار نماند: «هرچند رضاشاه در کوتاه‌مدت جنبش کارگری را تضعیف کرد، اما نادانسته در درازمدت با مدرنیزه‌کردن اقتصاد و ایجاد طبقه کارگر صنعتی به آن کمک نمود». مقاله دیگر این کتاب، «فرقه‌گرایی در ایران» است که به بررسی گروه‌های سیاسی در مجلس چهاردهم ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۵ می‌پردازد. آبراهامیان باور دارد دیرپایی و تداوم اشکال مختلف نزاع‌های فرقه‌ای جزئی از مشخصه جامعه ایرانی محسوب می‌شود، اما کمتر به ریشه‌های این مشخصه پرداخته شده است و با مفاهیم کلی و مبهم مانند «مشخصه ملی» یا ویژگی «فرهنگ سیاسی» از آن گذشته‌اند یا بر اساس مفاهیم روان‌شناسی اجتماعی آن را توجیه کرده‌اند. «این مقاله با تکیه‌بر عوامل سیاسی و اجتماعی به رواج فرقه‌گرایی سیاسی در سال‌های ۱۳۲۳-۲۵ می‌پردازد و تحلیل خود را نه بر خصوصیات روحی-روانی سیاستمداران که متکی بر ساختار اجتماعی کشور بنا می‌کند. این بحث در پی پاسخ به این پرسش است که به‌رغم چالش‌های موجود در این دوران چگونه سلطنت قادر به تثبیت موقعیت خود نشد و جناح مخالف دربار به‌خصوص اشراف قادر به تأسیس شکلی اصولی از حکومت پارلمانی نشدند. مؤلف بررسی این مسائل را با وقایع مجلس چهاردهم موردتوجه قرار می‌دهد». سهیلا ترابی‌فارسانی، مترجم این مقالات، اهمیت آنها را در روش‌مندبودن مقالات می‌داند و می‌نویسد: «بسیاری از مطالعات و پژوهش‌های تاریخی جاری به‌روشنی نشان می‌دهد که شیوه‌های مرسوم تاریخ‌نگاری روایی پاسخ‌گوی نیازهای امروزین جامعه ما نمی‌باشد و شاید برای خانه‌تکانی تاریخی بیش از هر چیز نیازمند گسترش شیوه‌های مدرن علمی نگرش به تاریخ هستیم و در پاسخ به چنین نیازی است که آثاری چون نوشته‌های یرواند آبراهامیان به‌ویژه روش‌مندبودن آنها، اهمیت خود را نشان می‌دهند».

مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، یرواند آبراهامیان، ترجمه سهیلا ترابی‌فارسانی، نشر شیرازه

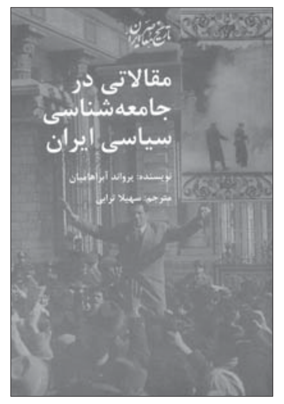

درباره کتاب «بحران نفت در ایران»

زخم عمیق تاریخ

محمد ابراهیم فتاحی

برگردان فارسی کتاب «بحران نفت در ایران» یک سال پیش از انتشار متن انگلیسی آن، در تابستان سال ۱۳۹۹ آماده بود؛ چراکه نویسنده پس از پایان نگارش اولیه آن را برای من ارسال کرده بود؛ اما انتشار ترجمه فارسی آن بنا به دلایلی تا زمستان سال جاری به تعویق افتاد. خوشبختانه این اثر چندی پیش منتشر و با استقبال خوانندگان روبه‌رو شد. آبراهامیان برای خوانندگان فارسی‌زبان نویسنده نام‌آشنایی است و آثار مختلف او درباره تاریخ معاصر ایران با استقبال کم‌نظیری روبه‌رو شده است. نویسنده این‌بار هم براساس الگوی تاریخ‌نگاری خاص خود و ویژگی‌های مشترک آثارش که عموما برگرفته از مستندات در دسترس ازجمله نامه‌ها، آرشیوهای شخصی، روزنامه‌ها، گزارش هیئت‌های دیپلماتیک و از همه مهم‌تر اسناد آزادشده به‌ویژه اسناد وزارت خارجه آمریکا و در مواردی انگلیس است، اثری پرسش‌برانگیز را درباره یکی از مهم‌ترین رویدادهای تأثیرگذار در تاریخ ایران معاصر یعنی مسئله نفت و کودتای ۲۸ مرداد، تألیف کرده است.

به نظر می‌رسد شکل‌بندی این اثر بر مبنای همان فرضیاتی است که پیش‌تر در بررسی اسناد کودتا در کتابی با همین عنوان منتشر شد. شاید بتوان گفت اسناد این کتاب درواقع مؤید همان اسناد قبلی است. اینکه نگرانی ایالات متحده آمریکا ترس از کمونیسم نبود، اینکه آمریکا از ابتدا مخالف توافق نفتی مصدق بود و نهایتا مداخله این کشور در ماجرای سی تیر و انتخاب قوام، ماجرای سفر شاه به خارج در اسفند ۱۳۳۱ و دخالت در سیاست پارلمانی ایران ازجمله انتخابات مجلس هفدهم و تضعیف مصدق از طریق فرایندهای پارلمانی، از موضوعاتی هستند که در این اثر به‌خوبی مستند شده‌اند.

تفاوت اصلی این اثر با کتاب «کودتا» در دو نکته اساسی است: نخست استفاده از آرشیو اسناد جدیدتری که تاکنون محرمانه و دور از دسترس بوده‌اند و دوم تحلیل جریان جدیدی درباره کودتا موسوم به «تاریخ‌نگاری تجدیدنظرطلب». به باور نویسنده این جریان تازه تلاش دارد تا عوامل دیگری را در این رویداد وارد کند؛ اما اسناد نشان می‌دهد که نقش آمریکا و انگلستان در کودتا و اثرات دیرپای به‌ویژه مشروعیت‌زدایی حکومت ایران کاملا روشن است، تا حدی که سایر عوامل را نیز سخت تحت‌الشعاع خود قرار داده است. آقای آبراهامیان انتشار اسناد اخیر دولت ایالات متحده آمریکا درباره ایران در دوره مصدق را انگیزه اصلی تألیف این کتاب می‌داند. وزارت خارجه آمریکا این اسناد را در آبان ۱۳۹۶، یعنی سال‌ها پس از به پایان رسیدن مهلت قانونی سی‌ساله منتشر کرد: «بریتانیا حتی تا اوایل سال ۱۳۵۷ در پی گرفتن تضمین از ایالات متحده آمریکا بود که چنین اسنادی پای این کشور را در سقوط مصدق به میان نکشانند. در آن تاریخ بریتانیا هشدار داد که «اوضاع کنونی فرصت مناسبی است تا افکار عمومی بار دیگر بر این فصل از تاریخ ایران تمرکز نمایند». مرور اسناد جدید عملا بر ادعاهای نویسنده در کتاب کودتا صحه‌گذاری کرده و عملا موجب تقویت آن شده است. منابع جدید این کتاب به احتمال زیاد و تا حد زیادی پاسخ این پرسش‌های تاریخ‌نگاران ایران معاصر را روشن خواهد کرد که آمریکا در مناقشه نفتی تا چه حد همچون «واسطه‌ای امین و شریف» عمل کرده است؟ آیا در پی حل بحران نفتی بود؟ آیا دولت‌های آمریکا و انگلستان «مصالحه‌ای منصفانه» را به ایران پیشنهاد کردند؟ آیا سیاست‌های دولت‌های آیزنهاور و ترومن در قبال ایران متفاوت بود؟ نیروهای داخلی و خارجی هریک تا چه اندازه در سرنگونی مصدق مؤثر بودند؟ اهمیت مشکلات اقتصادی در سرنگونی مصدق چه اندازه بود؟ و آیا ارتباط مستقیمی بین کودتا و انقلاب سال ۱۳۵۷ وجود دارد؟».

کتاب «کودتا» در سال ۱۳۹۲ منتشر شد. این کتاب با بررسی اسناد وقت بر این باور است که بخش عمده‌ای از خصومت آمریکا و ایران پس از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ تاکنون ریشه در کودتای سال ۱۳۳۲ دارد. کودتایی که عملا دولت مردمی مصدق را سرنگون و زمینه شکل‌گیری حاکمیت استبدادی محمدرضا شاه پهلوی را فراهم کرد. کودتا نیز به نوبه خود در بحران نفتی بین ایران و انگلیس ریشه داشت و این موضوع جرقه اولیه بحران بین‌المللی مشهوری بود که به مناقشه نفتی ایران و انگلیس معروف شد. به اعتقاد نویسنده کودتای ۲۸ مرداد نقطه عطف و لحظه تأثیرگذاری در تاریخ ایران معاصر به شمار می‌رود و در فرهنگ سیاسی ایران آن‌قدر اهمیت یافته است که می‌توان حوادث ایران معاصر را به دوران پس یا پیش از آن دسته‌بندی کرد. کتاب «کودتا» از دو جنبه نگاه عمومی در آثار گذشته را به چالش کشیده است. نخست، این باور متعارف را که بریتانیا با حسن نیت وارد مذاکره شد، ایالات متحده آمریکا تلاش جدی برای ایفای نقش واسطه درستکار را انجام داد و علت شکست مصدق در برقراری مصالحه هم سرسختی او بوده است. استدلال کتاب این است که مصالحه اساسا دست‌نیافتنی بود؛ زیرا پرسشی اساسی در کانون مناقشه قرار داشت: اینکه چه کسی کنترل صنعت نفت (اکتشاف، تولید، استخراج و صادرات) را برعهده داشته باشد؟ از دیدگاه شرکت نفت ملی‌شدن به معنای از دست رفتن کنترل غربی‌ها بود، امری که طی آن دوره غیرقابل پذیرش بود. به باور نویسنده اگر به مذاکرات واقعی که پشت درهای بسته انجام شد، به دقت توجه شود، آشکار خواهد شد که بریتانیا با برخورداری از حمایت آمریکایی‌ها همواره بر این موضع پافشاری می‌کرد که ایران نباید حق نظارت بر صنعت نفت خود را داشته باشد. دوم اینکه کتاب «کودتا» باور متعارفِ قراردادن کودتا در چارچوب جنگ سرد را نیز به پرسش می‌گیرد و معتقد است که کمونیسم عاملی برای ایجاد ترس بود. کتاب تلاش می‌کند تا موقعیت کودتا را به شکلی موثق در درون مناقشه بین امپریالیسم و ناسیونالیسم، بین جهان اول و سوم، بین شمال و جنوب، بین اقتصادهای صنعتی توسعه‌یافته و اقتصادهای توسعه‌نیافته و وابسته به صادرات مواد خام تعیین کند و معتقد است در جریان کودتا عوامل متعددی دخیل بوده است؛ اما نقش اساسی را بازیگران خارجی برعهده داشته‌اند. به باور نویسنده مصدق نیز نماینده باورهای سکولار و ملی‌گرایانه و منشأ خدمت بزرگی بود: «خدمت اصلی او البته ملی‌کردن صنعت نفت بود. او ایران را مستقل می‌خواست، نه شبه‌مستعمره بریتانیا. به‌همین‌دلیل من او را در زمره مردان بزرگی چون ناصر، نهرو، سوکارنو، و تیتو قرار می‌دهم. او در پی تأمین منافع ملی ایران بود. مصدق قویا معتقد به مشروطه، حقوق افراد و حاکمیت قانون بود. از مذهب برای دست‌یابی به اهداف سیاسی استفاده نکرد. با اینکه گرایشات مذهبی داشت؛ اما به‌شدت هوشیار بود که به مذهب متوسل نشود... . او حتی سلطنت را مشروط به اینکه زیر چتر قانون اساسی قرار گیرد می‌پذیرفت. بدین‌ترتیب تلفیقی از اعتقاد به دموکراسی و جلوگیری از تداخل دین و سیاست از او چهره‌ای متمایز ساخته است».

اما جریان نوشته‌های تجدیدنظرطلب درباره کودتا به‌عنوان یک طرز تفکر تازه، دومین موضوعی است که در اثر جدید به آن پرداخته شده است. در دهه گذشته ــ اغلب به مناسبت سالگرد کودتا ــ مقالات متعددی منتشر شدند. این مقالات با انتشار دو کتاب کامل تکمیل شدند: خاطرات اردشیر زاهدی و کتاب داریوش بایندر. تجدیدنظرطلبان عمدتا براساس نوشته‌های این دو حملاتِ خود را بر دو موضوع معطوف کردند: یکی اینکه درباره نقش سیا به سود نیروهای داخلی و بومی بیش از حد مبالغه شده است؛ دوم اینکه این نیروهای داخلی نه ارتش بلکه «معترضان» سلطنت‌طلب با هدایت برخی روحانیون بودند. تجدیدنظرطلبان در تکوین تفسیر جدید خود، به‌شدت ــ اما به صورت گزینشی ــ بر دو دسته اسناد اخیرا از صورت محرمانه خارج‌شده سیا تکیه دارند؛ اما این اتکای گزینشی فقط در نگاه نخست مجاب‌کننده است. براساس این روایت، مصدق با امتناع لجبازانه از پذیرش پیشنهادهای منصفانه موجب برانگیختن بریتانیا در اعمال تحریم اقتصادی گردید. این تحریم به طور اجتناب‌ناپذیر به فروپاشی مالی جدی منجر شد که به نوبه خود نارضایتی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را سخت تشدید نمود. به نوشته یکی از این افراد تجدیدنظرطلب، «با سرایت فشارهای اقتصاد بدون نفت مصدق به توده‌های عادی مردم، اوضاع در جبهه داخلی به هم ریخت». حامیان اصلی مصدق، روشنفکران و افراد متخصص و حرفه‌ای ترک جبهه او را آغاز کردند. این امر مخالفان را تقویت کرده و عدم محبوبیت مصدق را افزایش داد. دراین‌میان روحانیون این عدم محبوبیت را به سوی قیام ملی خودشان هدایت کردند. بنا بر تأکید یکی از سلطنت‌طلبان سرشناس، هیچ‌کدام از واحدهای نظامی در سرنگونی مردمی حضور نداشتند. این امر مسلما مایه دردسر طرفین ــ فاتحان و قربانیان ــ است. تجدیدنظرطلب‌ها چندان نقشی برای نظامیان در سرنگونی مصدق قائل نیستند. آنان ترجیح می‌دهند انگشت اتهام را به سوی روحانیون نشانه روند. بنا بر گفته‌ای قدیمی موفقیت چندین صاحب دارد؛ اما شکست یتیمی بی‌صاحب است: «اما جریان کودتا با این گفته در تناقض است. تقریبا هیچ‌کس مسئولیت آن را قبول نمی‌کند. تیمسار دفتری در مصاحبه با پروژه تاریخ شفاهی خاطرنشان کرد که او کاملا از فعالیت‌های سیا بی‌اطلاع بوده است و اینکه صبح روز ۲۸ مرداد در خیابان‌ها مشغول انجام کارهای خودش بود که یکباره خبردار شد که به سمت رئیس شهربانی منصوب شده است. او بعدا از شنیدن اینکه سیا مبلغی پول برای استخدام جمعیت به بهبهانی داده بود شگفت‌زده شده بود. پس از انقلاب ۱۳۵۷، شاهزاده اشرف با پرداخت پول برای انتشار یک بیانیه در نیویورک‌تایمز مدعی شد که مطلقا هیچ دخالتی در جریان کودتا نداشته است، چراکه هنگامی که برای گفت‌وگو با برادرش وارد تهران شد او از دیدنش مطلقا سر باز زده بود. شعبان بی‌مخ در زمان تبعیدش پس از انقلاب ۱۳۵۷، بر این موضوع تأکید کرد که امکان نداشت در کودتا حضور داشته باشد؛ چراکه در زندان بوده است. سرلشکر حسین فردوست در خاطراتش مدعی است که او در مدت کودتا در پاریس به سر می‌برد. البته بسیاری از چهل افسر تانک، قهرمانان واقعی، با قدرت در پشت صحنه بودند؛ اما دیری نکشید که آنان نیز با لطایف‌الحیل از صحنه بیرون شده و به افرادی بی‌نقش و اثر تبدیل شدند».

به نظر می‌رسد نقد آبراهامیان از این جریان تجدیدنظرطلب افزون بر واقعیت‌های تاریخی به ضعف نگاه کلان تاریخی و بی‌توجهی آنان نسبت به گفتمان آن دوره نیز بی‌ارتباط نیست. به باور او معنای ملی‌شدن نفت در چارچوب کلان خود مجادله بر سر استقلال و حاکمیت ملی، و اعاده کنترل بر منابع کشور بود. از این منظر ایشان موضوع را کم‌وبیش از جنس استقلال‌خواهی نیز می‌داند و اینکه این شرایط ایرانیان را به این جمع‌بندی رسانده بود که همانند دوره قاجار حاکمیت محدودی دارند و در پی تغییر آن بودند.

اسناد جدید سخت این دیدگاه جاافتاده را تقویت می‌کند که کودتا بدون مشارکت فعالانه آمریکایی‌ها ــ به‌ویژه سیا و سفارت ــ نمی‌توانست موفق شود. بدون فشار آمریکا، ازجمله اولتیماتوم، مشارکت شاه ممکن نبود. بدون هدایت آمریکا زاهدی با امکانات ناچیزش نمی‌توانست کودتای نظامی را پیش ببرد. بدون هماهنگی سیا، فهرست افسران صرفا در حد اسامی باقی می‌ماند. بدون نفوذ سفارت، فعالیت پارلمانی زمینه‌ای برای توقف کامل به دست نمی‌آورد. بدون دخالت هندرسون، خیابان‌ها از حامیان مصدق در صبح روز سرنوشت‌ساز ۲۸ مرداد خالی نمی‌شد. بدون روزولت، برنامه پس از شکست مرحله اول کودتا، ناتمام می‌ماند.

براساس بررسی این کتاب واقعیت اسنادی نشان می‌دهد که تحلیل‌های تجدیدنظرطلبان را نباید به‌عنوان جریان اصلی کودتا جدی گرفت. نقش آمریکا و انگلستان در اجرای کودتا به حدی بود که در مشروعیت‌زدایی روندهای بعدی مصالحه سیاسی با نظام سلطنتی بسیار تأثیرگذار بود. این امر را می‌توان حتی در تحلیل‌های دست‌اندرکاران مرتبط غربی هم ملاحظه کرد. به باور شائول بخاش، تاریخ‌نگار ایران مدرن، کودتا رویدادی بنیادی در تاریخ مدرن ایران بود. مشارکت سیا و سازمان اطلاعات بریتانیا در کودتا که موجب سرنگونی نخست‌وزیر بسیار محبوب و منتخب شد، به صورت زخمی عمیق در تصور تاریخی ایرانیان باقی ماند و بر روابط ایران و آمریکا سایه انداخت. نویسنده در پایان با نقل گفته‌ای از مالکوم ایکس مبنی بر اینکه عواقب اعمال بد دامن‌گیر انسان می‌شود، می‌نویسد اگر مصدق تبلور میهن‌پرستی ایرانی بود، شاه با سرنگون‌کردن او دقیقا در نقطه مقابل او قرار گرفت. کودتا گناه آغازین رژیم بود، مشروعیت سلطنت را از میان برد و ناخواسته راه را برای انقلاب سال ۱۳۵۷ هموار کرد.

گفت‌وگو با یرواند آبراهامیان درباره کتاب «بحران نفت در ایران: از ناسیونالیسم تا کودتا»

پرهیز از توسل به جعبه‌ابزار تاریخ

گذشته بر حال سنگینی می‌کند، اما زمان حال نباید قربانیِ گذشته شود

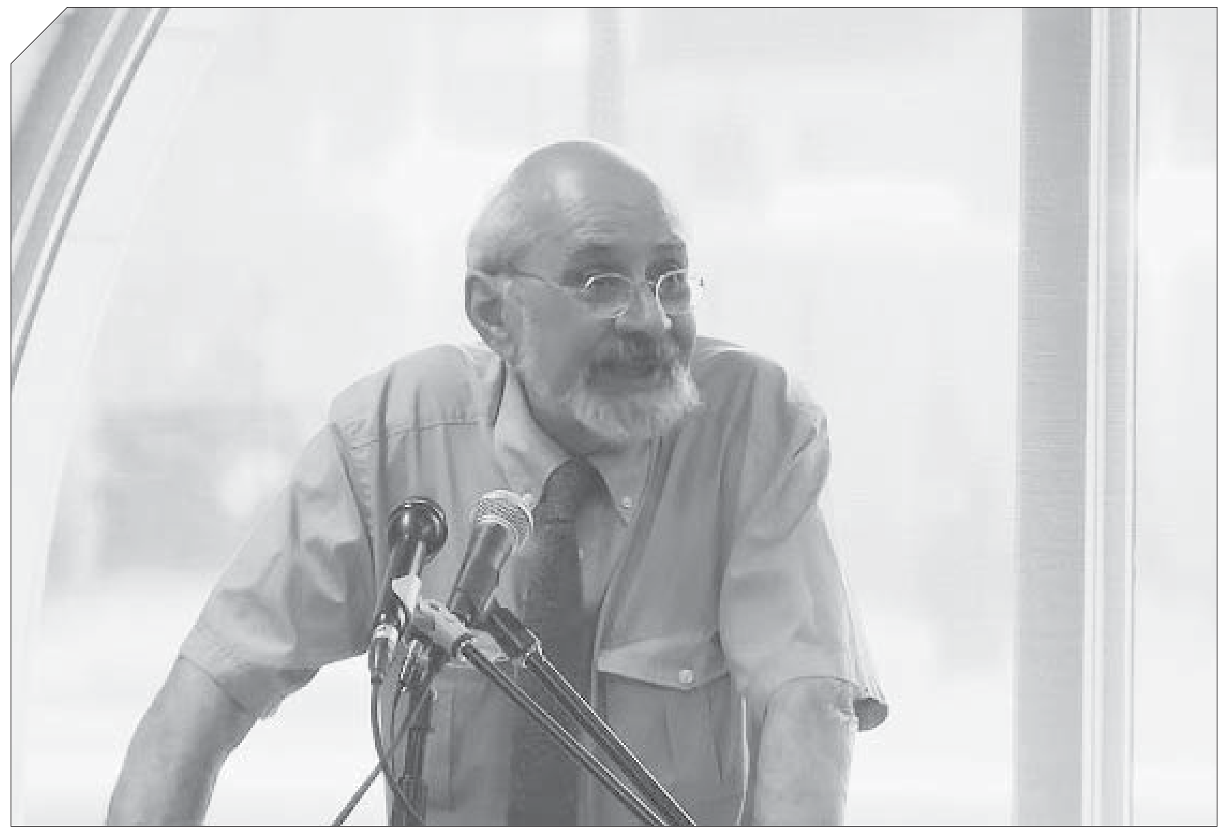

احمد غلامی

کتاب‌هایی که در این سال‌ها از یرواند آبراهامیان ترجمه و منتشر شده، بازخورد بسیاری داشته است. بازخوردهایی که اکثرا به جنبه‌های مثبت کار اشاره داشته و از این منظر به‌ندرت پیش آمده که کتاب‌های آبراهامیان با رویکردی انتقادی مورد نقد و تحلیل قرار بگیرد. باید اعتراف کرد جای این کار در آثار تاریخی ما که دست بر قضا امکان نقد و تحلیل آنها بر اساس معدود اسناد و منابع موجود وجود دارد، خالی است. در سال‌های گذشته، کتاب‌های تاریخی معتبری به کتاب‌فروشی‌ها راه یافته‌اند که در این زمینه به‌جز گفت‌وگو با صاحبان آثار اتفاق دیگری رخ نداده است، مگر پاسخ برخی صاحب‌نظران به سخنان مطرح‌شده در گفت‌وگوهای صاحبان اثر با روزنامه‌ها، که این نوع مواجهات را نمی‌توان رویکرد انتقادی از نوع جدی آن قلمداد کرد. کتاب «بحران نفت در ایران: از ناسیونالیسم تا کودتا» که قرار بود دو سال پیش به کتاب‌فروشی‌ها راه یابد، به‌تازگی منتشر شده است. این کتاب بر اساس انتشار یا افشای اسنادی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۳ که در سال ۱۳۹۶ از سوی آمریکا منتشر شده، به نگارش درآمده است. البته پیش از این کتاب، دکتر فخرالدین عظیمی، استاد «دانشگاه کنه‌تیکت» آمریکا و نویسنده کتاب «تأملی در نگرش سیاسی مصدق»، در فاصله‌ای کوتاه از انتشار این اسناد، مقاله مفصلی درباره این اسناد در مجله «نگاه نو» نوشته است. بررسی تطبیقی بین کتاب «بحران نفت در ایران» نوشته یرواند آبراهامیان و مقاله «پرسه‌ای در نگارخانه تاریخ» نوشته فخرالدین عظیمی برای علاقه‌مندان به تاریخ خالی از لطف و فایده نخواهد بود. فخرالدین عظیمی در مقدمه مقاله خود به سیر انتشار اسناد از سوی آمریکایی‌ها اشاره کرده و نوشته است: «در شصت سالگی کودتای ۲۸ مرداد جستاری منتشر کردم که دربردارنده نکته‌های اصلی دریافت‌ها و دانسته‌هایم درباره آن رویداد تا آن هنگام بود. در آن نوشته از اسنادی که تا آن زمان دیده بودم - از جمله آنچه در سال ۲۰۰۰ منتشر شد- بهره بردم. دیگر چندان امیدوار نبودم که اسناد مهمی در این زمینه در دسترس قرار گیرد. سال‌ها سخن از این بود که بخش‌های زیادی از سندهای آمریکایی مربوط به کودتا، در سال ۱۹۶۲ نابود شده است. اما در سال ۲۰۱۴ اسناد بیشتری در دسترس قرار گرفت، و در خرداد امسال (۲۰۱۷/۱۳۹۶) نیز اسناد مهم و کامل‌تری منتشر شد. این اسناد گامی در تکمیل جلد دهم اسناد وزارت امور خارجه آمریکا درباره امور ایران در سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۴ است که در سال ۱۹۸۹ منتشر شد و همان سال‌ها را در برمی‌گیرد. مجموعه هزار صفحه‌ای تازه گزیده‌ای از اسناد سری گوناگون دستگاه‌های سیاسی، دیپلماتیک و اطلاعاتی موجود مرتبط با آن سال‌ها است و اهمیت آن در این است که سندهای دست‌اول فراوانی از سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سی. آی. ای) در آن گنجانیده شده که جزئیات تازه‌ای درباره زمینه و چندوچون کودتا به دست می‌دهد. این اسناد دریافتِ کلی پژوهشگرانی را که در بایگانی‌ها، و سندهای پیشین آمریکا و بریتانیا، کاوش کرده‌اند، استوارتر می‌کند و جزئیات فراوانی را، به‌ویژه درباره نقش و تلاش‌های سیا، روشن می‌سازد. به تصریح خود این اسناد، بسیاری از بخش‌های حساس این سندها و نام‌ها و جزئیات افراد و عملیات، همچنان پوشیده مانده است. بارها، به‌ویژه در گزارش‌های اطلاعاتی و عملیاتی، اشاره شده است که این بخش‌ها، صفحه‌ها، سطرها، جمله‌ها یا نام‌ها از طبقه‌بندی خارج نشده است. این برای پژوهشگران تاریخ آن روزگار دل‌آزار و دلسردکننده است ولی همین اندازه هم که منتشر شده، در کنارِ اسناد دیگری که به آن‌ها اشاره شد، روشنگر بسیاری از نکته‌ها است». یرواند آبراهامیان را بیش از همه با کتاب «ایران بین دو انقلاب» می‌شناسند، کتابی که پس از انتشارش مورد توجه تاریخ‌نگاران و علاقه‌مندان به تاریخ قرار گرفت و نویسنده‌اش را به چهره شناخته‌شده‌ای در میان ایرانیان بدل کرد. آبراهامیان، تاریخ‌نگاری روشمند است و به‌ندرت علائق سیاسی او در آثارش دیده می‌شود. اگرچه روایت‌های او از تاریخ به لحاظ علمی قابل اعتنا و اعتبار است، اما از جذابیت‌های ویژه‌ای در روایت برخوردار است که خواننده ایرانی را به خواندن آثارش ترغیب می‌کند. آبراهامیان با اینکه یک شخصیت طراز اول دانشگاهی است، اما بارزترین ویژگی‌اش تواضع او است، تواضعی توأم با مهربانی، همان خصیصه‌ای که در فضای آثارش نیز به‌وضوح دیده می‌شود. به مناسبت ترجمه کتابِ «بحران نفت در ایران: از ناسیونالیسم تا کودتا» نوشته یرواند آبراهامیان با این پژوهشگر و تاریخ‌نگار مطرح، گفت‌وگویی انجام داده‌ایم که ترجمه آن را سامان صفرزائی به عهده داشته است.

•••

به نظر شما چرا وقایع ملی‌شدن صنعت نفت، دولت دکتر محمد مصدق و ماجرای کودتای ۲۸ مرداد با اینکه بسیار درباره آن گفته و نوشته شده است، هنوز در تاریخ سیاسی ما جذابیت دارد؟

بنابر دو دلیل دولت مصدق، به‌ویژه ماجرای کودتا، کماکان توجه بسیاری به خود جلب می‌کند. اول اینکه کودتا اثر عمیقی بر تاریخ ایران و همچنین تاریخ روابط ایران و ایالات‌متحده داشته است. دلیل دوم آنکه روایت‌های رسمی از کودتا، هم در ایالات‌متحده و هم در ایران، مدعی بودند که اصلاً کودتایی در کار نبوده و آنچه رخ داده «قیام مردم شاه‌دوست» علیه مصدق بوده است. این دست «تاریخ‌نگاری‌های» رسمی چنان از واقعیت به دور بودند که تاریخ‌نگاران چاره‌ای نداشتند جز آنکه به‌واسطه تجزیه و تحلیل صادقانه‌تری با وقایع رویارو شوند - خاصه زمانی که منابع موثقی در دسترس قرار می‌گیرد. هرچه نباشد، کارکرد اصلی تاریخ‌نگاران یافتن حقیقت درباره گذشته و به چالش کشیدن روایت نادرست است، به‌ویژه زمانی که بر این روایت‌ها مهر رسمی نقش بسته است.

در بیشتر آثار تاریخی که تاکنون منتشر شده است، بریتانیا بیشتر از آمریکا متهم به کودتا است و تاریخ‌نگاران به آمریکا نقش خیرخواه فریب‌خورده داده‌اند. اما در کتاب «بحران نفت در ایران» روی دیگر چهره آمریکا آشکار می‌شود. این نوع برداشت در سیاست داخلی ما چه اثراتی داشته است؟

در طول بحران نفتی مابین سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۳ در ایران این انگاره غلط وجود داشت که بریتانیا و ایالات‌متحده رقبای سرسختی هستند و تهدید اصلی علیه کشور از جانب بریتانیا است. اگرچه اسناد، چه اسناد بریتانیا و چه اسناد ایالات‌متحده، نشان می‌دهد با وجود آنکه دیپلمات‌های بریتانیا گهگاه در باب قدرت در حال گسترش ایالات‌متحده در جهان ابراز نارضایتی می‌کردند، اما به‌قدر کافی واقع‌گرا بودند تا به این واقعیت پی ببرند که نفوذ خودشان بر بنیان اتحاد قدرتمند با ایالات‌متحده استوار است و آنها اینک شریک کوچک‌تر به‌حساب می‌آیند. این واقعیت در جریان جنگ جهانی دوم آشکار شده بود و در اواخر دهه ۱۹۴۰، زمانی که امپراتوری روبه‌زوالِ بریتانیا ناچار دروازه‌های خود را به روی تجارت به آمریکا گشود، آشکارتر هم شد. احتمالاً مصدق این دیدگاه را در سر داشت که منافع آمریکا با منافع بریتانیا متفاوت است. اما احتمالاً این هم تحلیل درستی است که او در دو ماه پایانی دولتش به این نتیجه رسیده بود که نمی‌تواند به اختلافات بریتانیا و ایالات‌متحده تکیه کند و به دنبال یک سیاست خارجی بی‌طرف‌تر بود.

در این کتاب به نظر می‌رسد که پررنگ‌ساختنِ نقش حزب توده برای انجام کودتا از سوی سیا برنامه‌ریزی‌شده است؛ انگار نوعی توده‌هراسی برای رؤسای جمهور آمریکا و توجیه اجتناب‌ناپذیر بودن کودتا. همین طرز تفکر را برخی تاریخ‌نگاران داخلی خواسته یا ناخواسته ادامه دادند. به نظر شما این نگاه در مورد حزب توده چقدر می‌تواند درست باشد؟

کل ماجرای حزب توده در کودتا همان چیزی است که انگلیسی‌ها به آن «شاه‌ماهی قرمز» می‌گویند (منظور ردگم‌کنی و پی نخود سیاه فرستادن است) - انحراف آسان از مسئله اصلی. مسئله اصلی بحران این بود که چه کسی کنترل صنعت نفت ایران را در دست می‌گیرد، اما سیاستمداران غربی و همچنین تاریخ‌نگاران جریان اصلی، تمایلی ندارند اذعان کنند که عوامل اقتصادی نقش مهمی در سیاست خارجی کشورهایشان داشته است. دیپلمات‌های آمریکایی اعلام می‌کنند سایر کشورها ممکن است به دنبال منافع اقتصادی باشند، اما منکر آن هستند که خودشان دنبال چنین منافعی هستند. اگر برادران دالس می‌خواستند مادربزرگ خود را زیر اتوبوس بیندازند هم استدلالشان این بود که این کار برای نجات ملت (آمریکا) از «خطر سرخ» ضرورت دارد. از این‌رو مقامات واشنگتن و لندن مدعی بودند که می‌خواهند ایران را از کمونیسم نجات دهند، هرچند که گزارش‌های خودشان از تهران، ازجمله گزارش‌های سی‌آی‌اِی، حاکی از آن است که هیچ تهدید جدی از جانب حزب توده در کار نبوده است. سیاستمداران در ایران نیز با خیال راحت از توده به‌عنوان «شاه‌ماهی قرمز» استفاده می‌کردند. آنها می‌خواستند مصدق را در دیگر موضوعات تضعیف کنند -سکولاریسم، حقوق زنان، اصلاحات انتخاباتی، انتصاب وزیران- اما به‌جای آن دولت را به خاطر تحمل حزب توده مقصر جلوه می‌دادند. حقیقت این است که فارغ از اینکه دولت چه سیاستی در قبال توده اتخاذ می‌کرد، کودتا عملیاتی می‌شد.

به نظر شما آیا محمد مصدق برداشت درستی از سیاست‌های جهانی و روابط کشورها با یکدیگر داشت؟

مصدق حتی پیش از ابداع اصطلاحاتی همچون جهان سوم، جنبش عدم متعهدها، و کشورهای تازه استقلال‌یافته، در قامت یکی از نخستین رهبران ملی ظاهر شد که حامی چنین سیاست‌هایی بود. او اصطلاح «تعادل منفی» را به کار می‌برد - به معنای عدم رجحان سیاسی، اقتصادی و نظامی به یک طرف. اگر دولت او جان سالم به درمی‌برد او یک چنین سیاست خارجی در پیش می‌گرفت.

دولت بریتانیا باور داشت با پذیرش ملی‌شدن نفت، منافع بریتانیا در خاورمیانه و دیگر کشورها به خطر خواهد افتاد. انقلاب ایران نیز ثابت کرد که ایران به‌نوعی وجدان بیدار خاورمیانه است. شما تا چه حد به این تعبیر باور دارید؟

در یک تحلیلِ نهایی کارزارِ ایران برای ملی‌سازی صنعت نفت یک شکست بود. درواقع صنعت نفت در جریان موافقت‌نامه کنسرسیوم ۱۹۵۴ غیرملی (خصوصی‌سازی مجدد) شد و تا زمان پایان این امتیاز در سال ۱۹۷۸ که برحسب تصادف هم‌زمان با انقلاب شد، ادامه پیدا کرد. شاه در اوپک طوری خودنمایی می‌کرد که گویی او اداره‌کننده صنعت نفت است، اما درواقع شرکت ملی نفت ایران فقط یک شرکت روی کاغذ بود و کنترل واقعی صنایع نفت ایران در اختیار شرکت‌های غربی بود. دولت‌های غربی تا دهه‌ها پس از کودتا از الگوی ایران برای ارعاب کشورهایی استفاده می‌کردند که وسوسه ملی‌شدن نفت در سر داشتند. مجموعه ملی‌سازی‌هایی که در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ به وقوع پیوست، دخل چندانی به مسائل ایران در سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ نداشت، بلکه بسیار مرتبط با سیاست‌های داخلی در کشورهای عربی، جنگ اعراب و اسرائیل و درنتیجه تحریم نفت و بازار بین‌المللی نفت بود. تا سال ۱۹۷۳ تقریباً تمام کشورهای خاورمیانه - ازقضا به‌جز استثنای قابل‌توجه ایران- دارای صنعت نفت ملی بودند. همچنین باید به خاطر داشته باشیم زمانی که در سال ۱۹۷۹ انقلاب در ایران به پیروزی رسید، این انتظار عمومی، هم بیم و هم امید، وجود داشت که انقلاب ایران همچون شعله آتش در تمان جهان، جهان اسلام جای خود، پخش خواهد شد. انتظار می‌رفت که همچون انقلاب ۱۹۱۷ به یک انقلاب بین‌المللی بدل شود. هرچند انقلاب ۱۹۷۹ جرقه انقلاب‌های کمی را زد. سال‌ها بعد زمانی که قیام عرب‌ها آغاز شد انعکاس خفیفی از انقلاب ایران داشتند. دلایل را باید در درون هر کشور جست چراکه هر یک تاریخ خود را دارند.

تاریخ‌نگاران همواره تأکید می‌کنند که تعطیلی مجلس هفدهم اشتباه مصدق بوده است، اما در کتاب «بحران نفت در ایران» خواننده درمی‌یابد تعطیلی مجلس اجتناب‌ناپذیر بوده است؟ آیا این برداشت درست است؟

استراتژی دولت ترومن که از طریق هندرسون، سفیر آمریکا در تهران، اجرا می‌شد کنارگذاشتنِ مصدق از طریق مجلس بود، چراکه در آن زمان شاه با کودتا مخالف بود و اصرار داشت که جایگزینی مصدق می‌بایست با ابزار سیاسی انجام شود. زمانی که با وقوع جریانات سی تیر و شکست قوام این استراتژی ناکام ماند، استراتژی ایالات‌متحده و بریتانیا به این سمت رفت که مجلس را مانعی بر سر راه دولت قرار دهد تا آن را از نفس بیندازد و هم‌زمان برای کودتا برنامه‌ریزی شود. نمی‌دانم افراد وقتی از انحلال مجلس حرف می‌زنند منظورشان از «اشتباه» چیست. منظورشان این است اگر مجلس تعطیل نمی‌شد کودتا رخ نمی‌داد؟ طرح کودتا پیش از تعطیلی مجلس تهیه شده بود. آیا منظورشان این است که مصدق هنجار دموکراتیک را زیر پا می‌گذاشت؟ اما آخر اکثر قانون اساسی‌ها به دولت‌ها اجازه رفراندوم و انحلال زودهنگام مجلس را تا زمان انتخابات جدید می‌دهد. البته، آنهایی که بیش از همه به مفهوم رفراندوم اعتراض می‌کردند، در سال‌های بعدی هر موقع امکانش بود به رفراندوم متوسل می‌شدند.

اثرات سیاسی و اجتماعیِ پساکودتای ۲۸ مرداد و آسیب‌هایی را که به ذهن و زبان ایرانیان زده است، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

هر کشوری دارای تعدادی «رویداد تعیین‌کننده» بوده است که به فرهنگ، ادراک و تاریخ آتی آن کشور سروشکل می‌بخشد. برای ایران، رویداد سال ۱۹۵۳، همچون رویداد سال ۱۹۰۵ و ۱۹۷۹، رویدادی برجسته از این نوع بود. رویداد سال ۱۹۵۳، نه‌تنها حکومت مردمی را سرنگون کرد بلکه همچنین مشروعیت شاه و حتی مشروعیت مشروطه را از بین برد و بحران مشروعیت عمیقی به بار آورد که این بحران مشروعیت در ایران سال‌ها بعد توسط شخصیت «کاریزماتیکِ» امام پر شد. به بیان دیگر، رویداد ۱۹۵۳ راه را برای رویداد ۱۹۷۹ هموار کرد. علاوه بر این، کودتا سبک و سیاقی پارانویید (توهم توطئه) را که در قرن قبل از آن رایج بود، تقویت کرد. این سبک پارانویید بازیگران اصلی سیاست در صحنه ایران را صرفاً عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی می‌دید که توسط قدرت‌های خارجی به حرکت درمی‌آیند و کنترل می‌شوند. مشکل این سبک این است که تمام موقعیت‌ها را منطبق بر چنین ادراکی تشخیص می‌دهد، حال‌آنکه هر ماجرایی و هر دوره تاریخی باید به‌صورت جداگانه و مجزا مورد مطالعه قرار گیرد. سیاست واقع‌گرایانه می‌بایست مبتنی بر واقعیت موجود باشد و نه ادراکاتی که برگرفته از گذشته است. هنوز عده‌ای این تصور نادرست را دارند که از آنجا که ایالات‌متحده و بریتانیا قادر به انجام کودتای ۱۹۵۳ بودند، می‌توانستند در سال ۱۹۸۰-۱۹۷۹ و چه‌بسا همین امروز و در آینده هم چنین کنند. گذشته بر زمان حال سنگینی می‌کند، اما زمان حال باید مراقب باشد قربانیِ گذشته نشود. زمان حال باید از سیاستمدارانی که به جعبه‌ابزار تاریخ متوسل می‌شوند بر حذر باشد.

> سیاست واقع‌گرایانه می‌بایست مبتنی بر واقعیت موجود باشد و نه ادراکاتی که برگرفته از گذشته است. هنوز عده‌ای این تصور نادرست را دارند که از آنجا که ایالات‌متحده و بریتانیا قادر به انجام کودتای ۱۹۵۳ بودند، می‌توانستند در سال ۱۹۸۰-۱۹۷۹ و چه‌بسا همین امروز و در آینده هم چنین کنند. گذشته بر زمان حال سنگینی می‌کند. اما زمان حال باید مراقب باشد قربانیِ گذشته نشود. زمان حال باید از سیاستمدارانی که به جعبه‌ابزار تاریخ متوسّل می‌شوند بر حذر باشد.

> کارزارِ ایران برای ملی‌سازی صنعت نفت یک شکست بود. درواقع صنعتِ نفت در جریان موافقت‌نامه کنسرسیوم ۱۹۵۴ غیر ملی شد و تا زمان پایان این امتیاز در سال ۱۹۷۸، ادامه پیدا کرد. شاه در اوپک طوری خودنمایی می‌کرد که گویی او اداره‌کننده صنعت نفت است، اما درواقع کنترل واقعی صنایع نفت ایران در اختیار شرکت‌های غربی بود. دولت‌های غربی تا دهه‌ها پس از کودتا از الگوی ایران برای ارعاب کشورهایی استفاده می‌کردند که وسوسه ملی‌شدن نفت در سر داشتند.

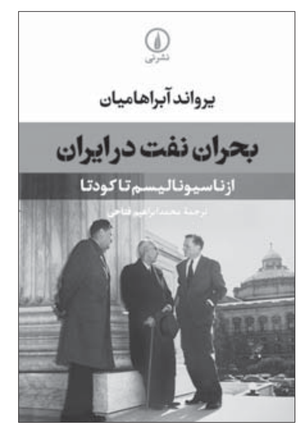

حاشیه‌ای بر کتابِ «بحران نفت در ایران: از ناسیونالیسم تا کودتا»

فضای گشوده مصدق

شیما بهره‌مند

«اگر مصدق تبلور میهن‌پرستی بود، شاه با سرنگون‌کردنِ او دقیقاً در نقطه مقابل او قرار داشت». شبح مصدق، یادآور حضور تاریخی او به‌مثابه سوژه‌ای است که در بود و نبودِ خود، توانِ ساخت گفتاری تاریخی دارد و دست بر قضا پس از کودتا، رد پای او را در تکین‌بودگیِ غیبتش از صحنه سیاست می‌توان یافت. با تفسیری موسع از مفهوم «مؤلفِ» فوکو و فراخواندن آن به عرصه سیاست، می‌توان از مصدق به‌مثابه مؤلف سخن گفت و چنین ادعا کرد که مسئله بر سر بیانِ احوال و آرای مؤلف نیست، بلکه بر سر گشودنِ فضایی است که در آن سوژه از ناپدیدشدن بازنمی‌ایستد. «مؤلف» از این منظر، نوعی اصل کارکردی است که می‌توان با آن، در فرهنگ یا سیاست مرز گذاشت، حذف کرد و برگزید. به تعبیر آگامبن، «در این مرزکشی میان مؤلف-سوژه و ترتیب‌هایی که کارکرد سوژه را در جامعه فعلیت می‌بخشند، وجه مشخصه راهبرد فوکو ژستی عمیق است». کارکرد مؤلف به‌صورت نوعی فرایند سوژه‌شدن ظاهر می‌شود که از طریق آن یک فرد در مقام مؤلفِ متن هویت و قوام می‌یابد. باز اگر به تفسیری فراخ از «متن» تَن بدهیم، محمد مصدق مؤلفِ متن‌های سیاسی است که صُوَر حضور او را در مقام سوژه در ترتیب گفتار تعیین می‌کند. در این تفسیر، اسناد و مدارکِ تاریخی نشانگرِ هستی‌های انسانی هستند که با قدرت رودررو می‌شوند، قدرتی که ایشان را از دل تاریکی و سکوت بیرون می‌کشد و چه‌بسا بنا دارد رد پای آنان را از صحنه تاریخ محو سازد. درست همان‌طورکه شاه پس از کودتا، تمام تلاش خود را برای بی‌اهمیت‌کردن و نادیده‌گرفتن و حذفِ مصدق در عرصه عمومی به کار بست. اما این درخشش از درون تاریکیِ تاریخ به تعبیر آگامبن، حاوی مازادی بر سوژه‌شدن است، رد پاهای پرفروغ تاریخیِ دیگر. از دیدِ او، این سرنوشت و تاریخ دیگر، تنها به‌میانجیِ نقل‌قول‌هایی برگرفته از گفتار قدرت آشکار می‌شود. شاید اسنادی که در فاصله بیش از نیم‌قرن از کودتای ۲۸ مرداد از سوی وزارت خارجه آمریکا درباره ایران در دوره مصدق و آن بیست‌وهشت ماهِ پرتنش اردیبهشت ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲ منتشر شد، به گفتار قدرت در دوران ملی‌شدن نفت، خاصه ماجراهای پشت پرده کودتا وضوح بیشتری ببخشد. چنان‌که مازیار بهروز، استاد دانشگاه ایالتی سانفرانسیسکو نیز شرح آبراهامیان از این اسناد در کتابِ «بحران نفت در ایران» را پایانی بر این افسانه خوانَد که پیشنهاد نفتی آمریکا-بریتانیا در سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ سخاوتمندانه بوده و باید از سوی مصدق پذیرفته می‌شد، همچنان که این اثر نشان می‌دهد این پیشنهاد در کنار دیگر مسائل به منظور خرید وقت برای حل بحران از طریق «معامله با یک دولت دوست» پس از مصدق طراحی شده بود.

اگر به تعبیر فوکو، آنچه را که در هر کنش بیانی بیان‌ناشده می‌ماند «ژست» بخوانیم، می‌توانیم بگوییم مؤلف تنها به‌منزله یک ژست در متن حضور دارد؛ ژستی که دقیقاً با ایجاد خلئی در مرکز بیان آن را ممکن می‌سازد. محمد مصدق، به دورانی تعلق دارد که سیاستِ ما هنوز «ژست»های خود را از دست نداده بود. زندگیِ مصدق، داستانِ ملی‌شدن نفت و گذشته‌ای که رقم زد و هنوز بر ما نمی‌گذرد، همان متنی است که در آن «زندگی عرضه می‌شود، عرضه نه بیان یا کامل شدن» و «به همین دلیل، مؤلف ناچار ناگفته می‌ماند، این همان شخص ناخوانایی است که خواندن را ممکن می‌سازد، آن خالیِ افسانه‌ای که سرچشمه نگارش و گفتار است». جالب آنکه، ژست مؤلف به‌مثابه حضوری غریب و ناجور در آن اثر گواهی می‌شود که این ژست خود بدان حیات بخشیده است، درست به همان ترتیب که بذله‌گویی، مدام قصه‌ای را که روی صحنه در جریان است متوقف می‌سازد و پیرنگ داستان را لو می‌دهد و بعد، مؤلف به‌طرز خستگی‌ناپذیری بازمی‌گردد تا دوباره خود را در آن فضای گشوده‌ای که خلق کرده محصور سازد. پیتر آوری، در وصفِ مصدق به این کلیشه اشاره می‌کند که «مگر یک مرد تنها چه‌کار می‌تواند بکند» و با نافهمی از شرایط و سیاستِ مصدق، این کلیشه را تکرار می‌کند که مصدق در آخر کار در حالی که تانک‌ها به‌سوی منزلش شلیک می‌کردند، ملحفه‌ای روی سر خود کشید و با خنده گفت: «ببین چه کرده‌ام!» درکِ خصلتِ معمایی عملکرد مصدق در روزهای منتهی به کودتای سرنوشت‌ساز ۲۸ مرداد، به کمکِ تعبیر خاص فوکو از مفهوم «سوژگی» تا حدی ممکن می‌شود، جایی که سوژه را محصول مواجهه و رویارویی تن به تن با دستگاه‌هایی می‌داند که «سوژه در آن‌ها به بازی گذاشته شده و خود را به بازی گذاشته است». سوژگی از دیدِ او، باید در همان نقطه که اسیر دستگاه‌های خویش می‌شود و توسط آنها به بازی گذاشته می‌شود، خود را نشان دهد و بر مقاومت خود بیفزاید. درواقع، می‌توان با تسریِ این مفهوم فوکویی به موقعیت مصدق، ادعا کرد سوژگی در جایی تولید می‌شود که فرد با دستگاهی مواجه می‌شود و خود را در آن به بازی می‌گذارد و «ژستی بروز می‌دهد حاکی از ناممکن‌بودن تقلیل‌یافتن خویش به این ژست. باقی همه روان‌شناسی است و در روان‌شناسی هیچ‌جا با چیزی چون یک سوژه یا فاعل اخلاقی یا یک شکل زندگی مواجه نمی‌شویم». این است که خوانش مصدق در بستر تاریخ، با رویکردهای روان‌شناسانه و تقلیل حالات و کردار او به فردی رنجور و نامتعادل ممکن نمی‌شود، چه‌آنکه هرگونه تلاش برای روان‌شناسیِ «سوژه» راه به جایی نمی‌برد و ما اینجا بنا داریم با شرح مفهوم فوکویی از سوژه، بر جداسری فردیت و سوژگی تأکید کنیم، خاصه آنکه موضوع بحث، یکی از مؤثرترین شخصیت‌های سیاسی معاصر ایران است که تا دوران ما همتا و هم‌آوردی نداشته است. اما این رویکرد را حتی در گزارشات سیا و نامه‌های مقاماتِ آمریکایی که در کودتا مباشرت داشتند و تحلیل عمده مورخانِ غربی که به دیده حقارت به ایران و جهان سوم می‌نگرند، نیز شاهدیم. گزارشات سیا و اسناد منتشرشده در سال ۱۳۹۶ نشان از هراسی عمیق از مصدق دارند. در یک نمونه، قرارگاه سیا در ۲۶ مرداد، در تلگرامی تند به مرکز اعلام کرد «فرمان خلع مصدق و نصب زاهدی معتبر است. مصدق انقلاب کرده است». سیا در همان ایامِ تمرد مصدق از فرمان شاه مبنی بر عزل نخست‌وزیر، متن پیامی را تدارک می‌بیند که حاوی حمله شاه به مصدق و ترغیب ارتش به اقدام بود و در این پیام، شاه، مصدق را فردی توصیف می‌کرد که «روان او بیمار است و فصل تازه‌ای در استبداد رقم زده». نمونه دیگر شرح حالی است که سفارت بریتانیا از شخصیت‌های ایرانی منتشر کرده و در آن آمده است: «مصدق یک فریبکار سیاسی باهوش و عوام‌فریبی با استعدادی کم‌نظیر و قابل‌توجه بود. شهرت او به خاطر دستکاری او را در موقعیت خوبی در ارتباط با مردم ایران قرار داده بود. او بر نارضایتی و بیگانه‌هراسی مردم ایران کار کرد تا از خود یک قهرمان ملی بسازد».

به هر تقدیر، تاریخ نشان داد که اکراهِ شاه در کودتا و سرنگونیِ مصدق بیراه و بی‌اساس نبود. به تعبیر یرواند آبراهامیان، افکار عمومی کودتا را جایگزینیِ یک قهرمان ملی با حاکمی دانستند که سلطنتش را مدیون نه‌فقط قدرت خارجیِ بلکه بریتانیا، ارباب امپریالیستی سنتی و همچنین آمریکا، قدرت جهانی نوظهور بود. شاه مصدق را «مکافات خود» می‌دانست و به نوشته اکونومیست در «تسخیر روح مصدق مانده بود» و «حتی پس از بیست سال، روح مصدق، سیاستمداری که ردای ناسیونالیسم ایرانی را از آن خود کرد و در به چالش گرفتن غرب از اعراب پیشی گرفت، همچنان شاه را در تسخیر خود دارد». تا حدی که بسیاری معتقدند تا سال‌ها پس از مرگ مصدق، ترس از ظهور مصدقِ دیگر، همچنان فکر شاه را درگیر کرده و چونان مکبثی در انتظار عواقب عملِ خود بود. این هراس تا حدی در ذهن و روانِ شاه رسوخ کرده بود که تا به آخر در رفتار و گفتارش عیان می‌شد. دزموند هارنی، عامل ام‌آی‌سیکس در مصاحبه‌ای درباره ایران گفته بود که شاه همچنان از «عقده حقارت نسبت به مصدق» رنج می‌برد. تونی بن، وزیر خارجه بریتانیا نیز روایت می‌کند که در جمعی خصوصی با شاه در سال ۱۳۵۵ از او می‌پرسد ایده‌های بزرگش را از کجا کسب کرده است، شاه در پاسخ کلیاتی درباره «دهقانان سوئیسی» گفته و بعد، بدون هیچ مقدمه و منطقی در پرشی ناگهانی از مصدق سخن به میان می‌آورد و می‌گوید: «آن مرد دیوانه به قدرت رسید و موجب آسیب زیادی شد». چندان به تفسیر روان‌شناسانه حاجت نیست، پیداست که شاه مسببِ از دست رفتنِ اعتبار و مشروعیت سلطنت را مصدق و برکناریِ او می‌دانست. چنان‌که در کتابِ «فهم ایران» ویلیام پُلک، کهنه‌کار وزارت خارجهٔ آمریکا از اوایل دهه ۱۳۳۰ آمده است، «کودتا شاه را در چشم اکثر ایرانیان به عروسک آمریکایی‌ها تبدیل کرد» و این امر در حافظه عمومی «زخمی عمیق» برجای گذاشت و مصدق را به شاخص و چهره نمادین مبارزه ملی ایران علیه قدرت‌های خارجی بدل ساخت، از این‌رو سرنگونی او یکی از لحظات متمایزی بود که مبین بدگمانی پایدار، اگرنه پارانویا، نسبت به دخالت خارجی در ایران بود.

«فضای گشوده‌ای» که مصدق در «سیاست» خلق کرد، نه‌تنها در سالیانی پس از کودتا و سرنگونی دولت ملی، بلکه در تاریخ معاصر ایران دست‌کم در قالب امکانی بالقوه بر جای مانده است. فوکو با رَدِ سوژگیِ متداول، بر فرایندهای سوژه‌سازی کار می‌کند که سوژه را برمی‌سازند یا دستگاه‌هایی که آن را در سازوکار قدرت گیر می‌اندازند. خوانشِ مصدق به‌عنوان سوژه‌ای فوکویی نیز حاملِ شناخت سازوکارِ قدرت‌هایی است که بنا داشتند به هر ضرب‌وزور توانِ سوژه را کاهش دهند یا او را از کار بیندازند. ملی‌شدن نفت و رؤیایی که مصدق در آن روزگار توانست آن را دست‌کم در ذهنِ ایرانیان ممکن سازد، او را در جایگاه تکینی در تاریخ معاصر نشانده است، در مقام «مؤلفی» که کارکرد او را می‌توان در سایه شرایط ظهور سوژه در ترتیب گفتار دورانش بازشناخت، جایی که سیاست‌مداری همچو مصدق از چنبره دستگاه‌ها و قدرت‌هایی که متنِ سیاست دورانش را تسخیر کرده و به انقیاد درآورده بودند، می‌گریزد تا با شهادت به ناممکنیِ سوژگی نقشِ شبحی را بازی کند که تا همیشه بر تاریخ معاصر ایران سایه انداخته است. در فاصله تاریخیِ نه‌چندان کوتاه از روزگار مصدق، فاصله‌ای که در درازنای تاریخ امکانِ فراموشی یا تحریف را سلب می‌کند، سیاست‌مداران و چهره‌هایی برخاستند که خود را با چهره‌ها یا گفتارهای شاخص تاریخ قیاس کردند، غافل از آنکه دورانی فرارسیده که قدرت‌های مرئی و نامرئی، ژست‌های سیاسی را از ما گرفته و آن را با جریان‌ها و پروژه‌های سیاسی کم‌مایه و ناتوان تاخت زدند. به تعبیر آگامبن، «برای آدمیانی که هرگونه حس طبیعی‌بودن را از دست داده‌اند، هر حرکت یا ژست منفردی سرنوشتی می‌شود و هرچه ژست‌ها بیشتر زیر نفوذ قدرت‌های نامرئی، آرامش خود را از کف بدهند، زندگی بیشتر حالتی رمزناگشودنی می‌یابد». ازاین‌روست که آثاری همچون کتابِ «بحران نفت در ایران» که عنوانِ فرعی آن به‌درستی «از ناسیونالیسم تا کودتا» است، فراتر از بازخوانیِ مقطعی از تاریخ معاصر در روزگار ما ضرورت می‌یابد. چراکه این دست آثار نشان می‌دهند چسبیدن به مظاهرِ ژست‌های ازدست‌رفته و ساختنِ نسخه بدلی آن جز بیراهه‌ای نیست. تجربه کودتای ۲۸ مرداد به‌عنوان «گناه آغازینِ شاه و رژیم او» که در حافظه تاریخیِ ایرانیان تا همیشه ثبت شده است، گریزی برای سیاست‌مداران و سلطنت‌طلبانی که هنوز از ناسیونالیسم دَم می‌زنند، باقی نگذاشته است. از این است که شائول بخاش، تاریخ‌نگار ایران مدرن، می‌نویسد: «کودتا رویدادی بنیادی در تاریخ مدرن ایران بود. مشارکت سیا و سازمان اطلاعات بریتانیا در کودتا که موجب سرنگونی نخست‌وزیر بسیار محبوب و منتخب شد، به صورت زخمی عمیق در تصور تاریخی ایرانیان باقی ماند».

*** در این متن از کتابِ «بحران نفت در ایران: از ناسیونالیسم تا کودتا» نوشته یرواند آبراهامیان، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، نشر نی، مقاله «مؤلف به‌مثابه ژست» در کتابِ «حرمت‌شکنی‌ها» نوشته جورجو آگامبن، ترجمه صالح نجفی و مراد فرهادپور، نشر مرکز، و مقاله «پرسه‌ای در نگارخانه تاریخ» نوشته فخرالدین عظیمی، مجله نگاه نو (شماره ۱۱۴، سال بیست‌وششم، تابستان ۱۳۹۶) استفاده شده است.**